

در تخته پولاد

بخش دوم

-۴-

آیا عقل حجت است یا نقل

غالباً در یکی از مقابر خیلی با صفا که گلکاری با طراوتی صحن آترزینت داده و دوسه حجره مفروش با ایوان‌های مصفا عمارت آنرا تشکیل می‌داد میرفتیم . سرایدار آنجا حسب‌المعمول به آتش کردن سماور پرداخت و دستور تهیه شامرا هم گرفته پی کار خود رفت همان‌طوریکه قرار بود بعد از نماز مغرب وعشا که بطور جماعت ادا شد همگی دورسید جمع شده درحالی که سماور در جوش و کوزه قلیان در میان جمعیت پنج نفری مادر قرقر بود مذاکرات شروع شد.

مرحوم سید با همان حالت نیم‌شوخی و نیم‌جدی خود روی بحضور کرده و گفت :

دخوب آقایان بفرمائید ببینم که کجای اظهارات من ایراد داشت و کدام کفر و زندقة از زبان من صادر شده که موجب تأثر خاطر شما است.

سید نجف آبادی که بیش از همه از این پیش آمد ناراضی بود و بیشتر از همه حرارت داشت و معتقدات خود را ثابت ترین و مسلم ترین اصول دنیا می دانست و علاوه بر این حرفه او رفتن منبر و ذکر مناقب اهل بیت بود و فضایل خود را به قطرات اشکی که از چشم بیوه زن ها می گرفت می دانست، مبادرت بجواب کرده گفت: «مفهوم فرمایش شما این بود که حضرت عباس قادر نبود به خویشتن عمر بدهد.»

مرحوم سید که در جدول پد طولانی داشت فرمود: «بهترین دلیل هز ادعائی وقوع آنست. اگر ایشان می توانستند کشته نمی شدند.»
نجف آبادی: خودش می خواست کشته شود.

مرحوم سید گفت: یعنی انتحار کردند؛ آیا خداوند در قرآن نفرموده است (لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة) (سوره ۲ آیه ۱۹۱) یعنی هیچ فرد بشری حق ندارد خود را به مخاطره بیندازد و آیا سزاوار است که شما نسبت ارتکاب فعل حرام را بیکی از شجاع ترین و با فضیلت ترین صحابه حسین علیه السلام بدهید؟

سید نجف آبادی - بنده عرض نکردم که او خود را عمداً بکشتن داد ولی می خواستم بگویم چون می دانست که مشیت خدا بر این قرار گرفته است که او و تمام صحابه حضرت حسین و خود آن حضرت شربت شهادت بنوشند در مقابل اراده و مشیت خداوندی دیگر برای حفظ خود بجز آن اندازه ای که بیک بشر عادی اجازه داده شده است کاری نکرد.

مرحوم سید فرمودند از این بیان شما نتیجه ای گرفته می شود که گمان نمی کنم خود شما هم راضی بآن نتایج باشید: شما می فرمائید مشیت خدا بر این تعلق گرفته بود که واقعه کربلا به وقوع پیوندد و تمام آن رجال پاک دامن و متقی بدست اشقیام کشته شوند و حضرت عباس هم از این مشیت خداوندی اطلاع داشت و بنابراین اراده نکرد که برخلاف مشیت خداوندی بخود عمر بدهد آیا ادعای شما این نیست؟

سید نجف آبادی گفت بلی همینطور است.

مرحوم سید فرمود. بنابراین اولاً اینکه شما با الای منا بر می گوئید حضرت

اباالفضل اطفال را خواست و به آنها وعده آب داد و بدمشک خالی را برداشته به طرف شریعه فرات رفت که لشکر آنها را احاطه کرده بودند و نمیگذاشتند کسی برود آب بردارد یا دروغ است و یا اینکه العیاذ بالله حضرت اباالفضل اطفال را گول زده و وعده ای بآنها داده که خودش میدانست انجام نمیشود زیرا میدانست که نباید کشته شود پس تمام اینها جنگ زرگری و بالاخره شبیه به تعزیه در آوردن بوده است و این برخلاف صفات شهامت و جوانمردی و شجاعت و صداقت و تقوی و فضایل بزرگ دیگر است که در وجود اباالفضل وجود داشته است .

ثانیاً - اگر مشیت خدا بر این تعلق گرفته بود که واقعه کربلا اتفاق بیفتد و الان هم ما معتقد باین مشیت هستیم پس چرا دیگر شما بالای منبر میروید و با آب و تاب و آهنگ های محزون آن قضیه فجع را به مردم گوشزد میکنید و آنها را بگریه و شیون تشویق میکنید و مردم چرا گریه میکنند ؟

ابن حرکت شما و این گریه مردم معنایش این است که ما از این اراده خداوندی راضی نیستیم و اوقاتمان تلخ است که چرا خداوند این اراده را فرموده است و بنابراین این عمل ما یعنی هم روضه خواندن شما و هم گریه کردن مردم نه تنها یک عمل مستحب و دارای اجر نیست بلکه یک نحو طغیان و عصیان محسوب میشود و خداوند باید ما را مجازات کند .

ثالثاً - اگر مشیت خداوندی باین امر تعلق گرفته بود و چون خداوند تبارک و تعالی هر چیزی را در این دنیا بوسیله اسباب فراهم میکند پس باید طبعاً خولی و شمر و ابن سعد و حرمله و سایر اشقیاء را اسباب و افزاری دانست که این مشیت خداوندی را اجرا کرده اند . پس نباید آنها را ملوم دانست و ماحق نداریم آنها را لعن کنیم زیرا وسیله اجرای مشیت الهی بوده اند . مجدالشریعه در اینجا با صورتی پراز بشاشت فریادزد بیانات آقا مثل مسائل ریاضی مسلم و غیر قابل بحث است . این خیلی شبیه است باینکه مثلاً پادشاه وقت اراده کند و امر بدهد از هر فرد اصفهانی در سال یک قران مالیات بگیرند و وعده ای را هم معین کند که این مالیات را وصول کنند و فرض میکنیم که این مالیات را هم میخواهند برای متصل کردن آب کوه رنگ به زاینده رود بکار ببرند و فرض هم می‌کنیم که تمام اهالی اصفهان پادشاه را دوست

میدارند و اطاعت او امر او را از فرائض ذمهای خود میدانند آنوقت با وجود همه اینها ما از دادن مالیات استنکاف کرده و کسانی را که مأمور اجرای فرمان شاه هستند لعنت کنیم و برای دادن يك قران مالیات گریه و زاری راه بیندازیم. البته اسم این عمل نه شاه پرستی است و نه اطاعت او امر شاه بلکه اسم آنرا باید عصیان نامید و اگر شاه از این عمل ماننا راضی شده و ما را متمرّد بشمرد حق دارد.

سید نجف آبادی - مقصود من این است که ابا الفضل اینها را در واقع و نفس الامر میدانست ولی مأمور بود که بر حسب ظاهر يك بشر ساده و عادی پیش نباشد. یعنی بتمام معنی بوظایف بشریت خود عمل کند.

مرحوم سید فرمود - اولاً وقتی قبول کردیم که بشری از هر حیث مثل سایر افراد است یعنی همان طوریکه سایرین از آینده و مغیبات اطلاع ندارند او هم ندارد - همان طوریکه سایرین در مقابل جراحات های زیاد از پسای در میآیند او هم از پای در میآید - همان طوریکه دیگران نمیتوانند خرق عادت کنند او هم نمیتواند - همان طوریکه دیگران در معرض امراض و مرگ هستند او هم مریض میشود و میمیرد دیگر بچه دلیل باید معتقد شویم که غیر از سایر افراد است و میتواند بدیگران عمر بدهد یا از سیر حوادث طبیعی جلوگیری کند. و ثانیاً چه معنی دارد و چگونه با موازین عقلی منطبق میشود که فرض کنیم خداوند با یکی از مخلوق های خود این طور تباری کند که من بتوقوای فوق قوای بشر میدهم ترا قادر بخرق عادت و ایجاد معجزه میکنم ترا از حیث سلطنت شبیه خود میسازم ولی تو هیچیک از این مزایا را بمقام تجربه و عمل در نیآور و کاملاً مثل سایر افراد زندگی کن بطوریکه از هر حیث با دیگران تفاوتی نداشته باشی یعنی همان طوریکه آنها ناخوش میشوند تو ناخوش شوی. همان طوریکه آنها از آینده اطلاع ندارند تو اطلاع نداشته باشی. همان طوریکه آنها میمیرند تو هم بمیری. بگوئید ببینم آیا يك همچو تباری بین خالق و مخلوق قدری دور از عقل و سهتجهن بنظر نمیرسد و انگهی این کار را برای چه میکنند چه ضرورت دارد و چه لزومی ایجاب میکند که ما يك همچو فرض نامعقولی بکنیم.

سید نجف آبادی - پس معجزات و خرق عادتها که بانبیاء نسبت میدهند

همه این اخبار و احادیثی که در تولا و تبر انقل میکنند و این همه روایت که از جعفر بن محمد راجع بذکر مصیبت وارد شده است همه دروغ است . علاوه بر اینها عقول ما چه شایستگی دارد که سر از دستگاه آفرینش و حکمت اعمال خداوندی در بیاورد .

خداوند قادر و حکیم مطلق است و بنا بر این ممکن است هزارها کار بکند که عقل بشر از درک هزار يك حکمت و علت آنها قاصر باشد . با این طرز استدلالی که فرمودید میتوان بحث را درباره انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار کشید و آنها را مانند افراد عادی بشر دانست در صورتیکه ما میدانیم آنها لنگر کشتی وجود هستند و اگر آنها نبودند عالم این طور ثابت و مستقر نبود (لولاک لما خلقت الافلاک) .

مرحوم سید در مقابل این سیل اعتراضات فقط يك تبسم با شفقت و رأفتی نمود و سر خود را تکان داد و ساکت گردید .

شیخ حسن که تا کنون لب بسخرف نکشوده بود روی بمرحوم سید نموده گفت بنظر من این طور مباحثه فایده ای ندارد . ماهمه میدانیم که حضرت آقا در قوه جدل و مباحثه بی نظیر هستند و اعتراضات آقای نجف آبادی نمیتواند جبران کند تزلزلی را که طرز استدلال شما در عقاید ما ایجاد میکند لذا استدعا میکنم از مباحثه و جدل صرف نظر کرده حقایق و کنه مطالب را برای ما بیان فرمائید .

مجدد الشریعه گفت با این طرزیکه آقای نجف آبادی قضایا را مطرح میکند و در مقابل استدلال عقلی آقا ادله نقلی میآورند هیچوقت مذاکره بجای روشنی نمیرسد خوب است ما اول معین کنیم که پایه مباحثات باید موازین عقلی باشد یا نقلی .

مرحوم سید با حرارت و لهجه قطعی فرمود - میزان بحث باید همیشه استدلال عقلی باشد .

سید نجف آبادی گفت برعکس بعقیده من میزان بحث و پایه مذاکرات باید اخبار و احادیث باشد زیرا (چون که صد آمد نودم پیش ماست) کلام حکم به الشرع حکم به العقل .

مجدد الشریعه گفت همین جمله ای که الان فرمودید خود آن نقل است

ما هنوز قبول نکرده‌ایم که پایه مباحثات نقل باشد بنابراین آوزدن این جمله برای تأیید نظریه خودتان مصادره بمطلوب است یعنی تقریباً تکرار مدعا است زیرا شما برای اینکه ثابت کنید باید پایه مقاولات و استدلال مانقل باشد باز به نقل متوسل شده و جمله‌ای را نقل میکنید که صحت آن محل تردید است. زیرا اگر این جمله صحیح بود یعنی هر چه در شرع اسلام آمده حتماً باید عقل هم آنرا تصدیق کند پس بغیر از چند میلیون مسلمان یا بهتر بگویم چند میلیون شیعه تمام ملل دیگر که عده‌شان صد برابر ماست همه باید سفیه یا دیوانه باشند برای اینکه مسلمان نیستند.

سید نجف آبادی گفت - آن عقلی که ملل غیر مسلمه دارند عقل شیطانی است زیرا عقل حقیقی عقلی است که در حدیث آنرا چنین تعریف کرده‌اند: (العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان).

مجدد الشریعه نگذاشت نجف آبادی حرف خود را ادامه دهد و فریاد زد باز شما متمسک به نقل شدید و ماهنوز قرار بر این نگذاشته‌ایم که نقل و روایات را پایه مذاکرات قرار دهیم. از این گذشته عقل شیطانی و رحمانی ندارد عقل عبارت است از قوه‌ایکه انسان را از حیوان متمایز کند و آن عبارت است از ادراک کلیات و استنباط مجهول از معلوم و البته مللی که در علوم طبیعی و ریاضی و صنایع و تجارت صد برابر بیشتر از ما ترقی کرده‌اند نمیشود آنها را از حلیه عقل عاری دانست یا بر حسب هوا و هوس اسم آنرا عقل شیطانی گذاشت.

اگر آنها مسلمان نیستند برای این است که پدرشان مسلمان نبوده‌اند مثل اینکه اگر ما مسلمان هستیم هیچ دلیل دیگری ندارد غیر از اینکه پدرمان مسلمان بوده است، یعنی کوچکترین سعی فکری و مجاهدت عقلی برای کشف حقیقت و قبول اسلام از ما سر نزده است و از کودکی بتلقینات مادر و پدر و بعد مدرسه و بعد محیط زندگانی تسلیم شده و هیچیک از افکار و معتقدات دینی ما مولود فکر و عقل و تجسس و بحث و تفحص نیست بلکه مولود و معلول القآت و عادات و حتی خرافات و موهومات است بهمین دلیل الآن که میخواهیم قدری از دایره تقلید و آداب و عادات اجدادی دور شده و در بعضی مسائل دینی بحث کنیم و میزان مباحثات خود را موازین عقلیه قرار دهیم حضرت عالی که

يك طلبه فاضلی هستيد متصل و بدون انقطاع نقل اخبار و احاديث را بجای استدلال ذکر کرده و موافق نیستید که ما از روی موازین به بحث خود ادامه دهیم .

سید نجف آبادی گفت برای اینکه عقل بشر کامل نیست و قابل خطا کردن است اینکه من میگویم مستندات ما باید نقل اخبار و احادیث ائمه باشد برای این است که آنها دارای عقل کامل بوده و بطون اشیاء را کامل میدانستند و خداوند آنها را بعلم لدنی و اطلاع بر مکنونات و کنه اسرار کائنات ممتاز ساخته است . پس بهتر این است که مادر مباحث خود اعم از اینکه این مباحث راجع به معاملات و مسائل دینی باشد یادر عبادات و راجع بمسائل اخروی بجای اینکه عقل خود که ناقص و قابل خطاست متکی شویم براهنمائی عقول کامله و پیغمبر یا ائمه هدی که بطور حتم از طرف خداوند مستنیر و مستفیض هستند اعتماد نمائیم .

زیرا گمان میکنم منکر نباشید که عقول بشر هر قدر هم ترقی کرده باشد بحد کمال نرسیده است .

زیرا می بینیم اصول مسلمة هزار سال قبل امروز بکلی متزلزل شده و از بین رفته است .

ما بین علماء در يك عصر راجع بیک موضوع تفایر و احياناً تناقض موجود است و این اختلاف آراء و افکار علماء در هر موضوع و هر زمان و هر مکان و تفایر آنها بر حسب ممالک و ملل مختلفه مسلم میکند که عقل انسان آن اندازه کامل نیست که بتوان در کشف حقایق دینی یادیوی بان اعتماد داشت پس ناچاریم که با حدیث و اخباری که از عقول کامله تراوش کرده متکی شویم .

در اینجا مرحوم سید به مجد الشریعه که مهبای مجادله بود اشاره به سکوت نموده و فرمودند (بحث ما باین شکل بجائی نمیرسد زیرا در هر بیانی قدری حقیقت و قدری اشتباه موجود است پس بهتر است نخست قدری زمینه را هموار کرده و طریقه بحث را روشن کنیم) همه گفتند بفرمائید و سکوت محض بر مجلس حکمفرما شد .

مرحوم سید روی به سید نجف آبادی کرد و گفت: اول من از بیانات

خود شما اتخاذ سند میکنم برای رد اقوال خود شما . میگوئید (العقل ما عبد به الرحمن) معنی حقیقی این جمله چیست ؟ آیا غیر از این است که اگر شما عقل داشتید باید خدا را پرستید .
گفت البته همین طور است که میفرمائید .
سید فرمود - پس بقول خود شما یگانه وسیله عبادت رحمان عقل است نه نقل .

نجف آبادی - من نقل را از این نقطه نظر مرجح شمردم که منتهی به عقل کامل میشود عبارت اخروی هر نقلی صحیح نیست بلکه نقلی قابل اعتماد است که از عقل کامل صادر شده باشد مانند اخبار و احادیثی که به پیغمبر یا ائمه منسوب است .

سید فرمود - این هم مطلب صحیحی است ولی در صورتیکه ما مطمئن باشیم که این نقل بدون تحریف و تغییر از مصدر عقل کل صادر شده باشد .
آیا خود شما در کتب اصول و فقه نخوانده اید که اخبار و احادیث هر چند قطعی الدلاله است ولی ظنی الصدور است ،
سید نجف آبادی - چرا ولی ظن در صورت فقدان وسیله ای برای تحصیل یقین حجت است .

سید - در صورتیکه ما ناچار باشیم یعنی در مقابل، تردید و شك وجود داشته باشد ناچار بآن ظن متوسل میشویم و آن حجت است ولی وقتی در مقابل ظن یقین عقلی قرار گرفت آیا در این صورت نباید یقین عقلی را ترجیح دهیم .

همه تصدیق کردند مرحوم سید باز فرمودند اگر يك خیر مرسل و ثقه بدست شما رسیده که تمام اسناد و وسائط نقل آن تا معصوم قابل اعتماد باشد آیا میتوانیم قسم بخوریم آن چیز بهمان شکلی که بدست شما رسیده است از معصوم صادر شده است .
همه گفتند البته خیر .

مرحوم سید - مخصوصاً اگر این خبر مرسل و ثقه و صحیح مغایرتی یا نقاضتی با موازین عقل داشته باشد .
مثلاً در خبر آمده باشد که هرکس فلان ختم را بگیرد هر چه بخواهد خدا باو میدهد .

ولی در مقابل این خبر بر حسب موازین عقلی میدانیم که عدالت و حکمت خداوند مقتضی نیست بکسی برای گرفتن ختمی هر چه خواست بدهد مثلاً اگر خواست نصف ساکنین کسره زمین معدوم شوند یا خواست ده هزار سال عمر کند .

سید پس از اندک مکث گفت آقای نجف آبادی روزی پای منبر شما بودم و شنیدم که میفرمودید روز عاشورا در حینى که حضرت حسین در مقابل لشکر کوفه قراردادش رفته است بهند و قیس هندی را از چنگال شیر نجات داده است ...

چون این خبر بهیچوجه مطابق با موازین عقلی نیست زیرا اولاد در تاریخ هند پادشاهی با اسم قیس که از اسماء عربی است و تا آن تاریخ هندیها ابدأ اسم عربی انتخاب نمیکردند دیده نمیشود .

ثانیاً فاصله مابین کربلا و هندوستان بدرجه ای زیاد است که رفتن و برگشتن و با شیر صحبت کردن و بشیر گفتن که حمله بقیس هندی نکنند بدرجای زمان لازم دارد که فقط حضرت حسین اگر سرعت سیر نور را داشته میتوانست این کار را بکند .

ثالثاً چه دلیلی داشت که حضرت حسین مبادرت باین اقدام بکند اگر مسئله توسل بود که توسل بخدا ترجیح داشت همچو اثری داشته باشد وانگهی رفتن لازم نبود کسی که میتواند در هفت هشت ثانیه چند هزار فرسنگ را پیماید بهتر آن نبود که قوه ای بقیس بدهد که شیر را بکشد یا بقول درویش هابدل شیر برات کند که از پاره کردن قیس هندی صرف نظر کند .

رابعاً وقتی شیر بانسان حمله میکند آنقدر تأمل و تأنی نمیکند که قیس شاه متوسل شود و امام حسین در آن میانه به کمک وی برسد .

خامساً اگر حضرت حسین اینگونه معجزات داشت چرا بایک معجزه تمام اهالی کوفه را بایمان و راه راست هدایت نکرد تا چنان فجایمی رخ ندهد .

البته خواهید گفت برای امتحان اهالی کوفه بود ولی این موضوع امتحان

و موضوع معجزه را بعد بطور تفصیل بیان خواهم کرد. فعلا از موضوع خود خارج نشویم پس بنابراین اگر مابین يك خبر و موازین عقلی تفایر و تناقض پیدا شد البته ترجیح دارد که بعقل متکی شویم.

نیجف آبادی گفت با وجود همه اینها من متقاعد نشده ام.

مرحوم سید فرمودند: بزرگترین مسئله دینی چیست آیا اقرار بوجود صانع و بعد از آن اثبات وحدانیت او نیست؟ همه گفتند چنین است.

سید - آیا در اثبات صانع یا وحدانیت او بعقل متوسل میشویم یا به

نقل؟

همه جواب دادند که البته بعقل.

سید فرمود - بعد از آن اثبات صفات کمالیه و نبوت عامه و حتی نبوت

خاصه را بعقل باید ثابت کنیم یا به نقل؟

باز همه گفتند بعقل.

سید فرمود: پس وقتی اساس دیانت و بزرگترین مسائل دینی را

براهنمائی عقل بحث میکنیم و عقل ما آنقدر شایستگی دارد که در این گونه

مسائل وارد شود دیگر چه عذری برای ما باقی میماند که مسائل درجه دوم و

سوم دینی را با موازین عقلی بحث نکنیم.

اگر يك نفر بت پرست تمام تقالید و عادات و معتقداتی را که از پدر

و مادر و محیط زندگی او رسیده است کنار بگذارد و بیاید با يك نفر موحد

در وجود صانع بحث کند آیا هفتاد درصد (اگر نگوئیم صد در صد) این

امید وجود دارد که دست از شرک و بت پرستی برداشته و معتقد بوجود صانعی

شود که قدیم است و حکیم است و قادر است و یکتا و منزله است از صفات و

اخلاقی که مشرکین بخدایان عاجز خود نسبت میدهند؟

مجدالشریعه گفت - البته این امید وجود دارد.

سید - پس اگر خوب فکر بکنیم چه چیز مانع است از اینکه مشرک

بت نپرستد و بوجود صانع قدیم و حکیم و یکتا و قادر و دارای تمام صفات

کمالیه ایمان آورد؟ آیا عقل او مانع ایمان اوست؟

مجدالشریعہ خیر فقط عادات آباء و اجدادی و تقالید محیط و معتقدات
وہمی است کہ از طفولیت در مغز او جای گرفته و آنہارا اصول مسلم دانستہ
و انحراف از آنہارا تخطی از دایرہ عقل و دیانت فرض میکند بعبارت آخری
نقل مانع است کہ او خدا پرست و موحد شود نہ عقل .

سید تبسمی کردہ فرمود: خوب متوجہ کنہ مطلب شدید . پس بہمین
دلیل انسان ہر وقت بخواہد بحقیقت برسد ناچار است فقط بعقل متوسل شود
و ہمیشہ نقل است کہ مانع کشف حقیقت میشود .

حتی کسانی ہم کہ بعقیدہ ما درصراط مستقیم ہستند اگر بخواہند
ما جور و مناب باشند باید موقہ تمام آن عقاید حقہ خود را کہ بطور ارت با آنہا
رسیدہ است و نتیجہ زحمت و تتبع فکری آنہا نیست کنار گذاشتہ و از روی
موازن عقل بہ جستجوی حق و حقیقت بر آیند مثلاً یک نفر جعفری مذهب
اگر بخواہد افتخار بداشتن این مذهب بکند باید آنچه شنیدہ است و جزء
مسلمات انگاشتہ است نادیدہ گرفتہ و مثل یک فرد سادہ و بدون عقاید خاصی
شروع بہ تجسس نماید و با دلائل عقلی اول موحد و بعد مسلمان و بعد جعفری
مذهب شود .

یک همچو شیعہ ای حق دارد اسم خود را شیعہ بگذارد و بہ مسلمانان
خود افتخار کند و آنوقت یک همچو شیعہ ای دیگر از راہ راست منحرف
نخواہد شد زیرا از روی دلیل و عقل و بصیرت شیعہ شدہ است و مجاہدت او در
راہ کشف حقیقت بہ منزلہ جہادی است کہ یکنفر در راہ دین خدا کردہ است .

مطلبی میخواہم از شما پرسم فرض کنید یکی از مشرکین چین خواست
موحد شود؛ زحمت کشید با علماء یہود و نصاری و مسلمین بحث کرد و دلائل
آنہارا گوش کرد معذک دلائل مزبور او را قانع نکرد و درہمان حال شرک
از دنیا رفت آیا شما خیال میکنید خداوند او را عقاب خواہد کرد ؟

سید نجف آبادی - البتہ .

مرحوم سید - اینکه خلاف عدالت است زیرا اوسعی خود را برای وصول به حقیقت کرده است منتها عقل او بآن میزان کمال یا قوت نبوده که بتواند حقایق را درک کند دیگر تقصیری ندارد.

مثل این است که شما به نوکر خود بگوئید برود از بازار برای شما پنیر بخرد ؛ او به بازار میرود ازهر بقالی میبرد پنیر دارد باو جواب می دهد خیر . آیا نیاوردن پنیر يك گناهی یا تمردی است که از نوکر شما سرزده است ؟

سید نجف آبادی حرف سید را قطع کرده و گفت این قیاس مع الفارق است زیرا نوکر پنیر پیدا نکرده است ولی بت پرست با حقیقت مواجه شده و نپذیرفته است .

سید فرمود بنده ای که در جستجوی حقیقت برمی آید ولی بآن نمیرسد کوشش خود را بکار بسته است ولی استعداد عقلی او بیش از این نبوده است . مطابق قانون عسرو حرج نه تنها ملوم نیست بلکه مستحق پاداش است . پس ما باید بقدر جهد و بقدر طاقت و بقدر قوه ادراکی که خداوند ما داده است درصدد رسیدن به حقایق باشیم حال اگر در بین راه و قبل از وصول به حقیقت تلف شدیم و یا اینکه گمراه گشتیم تقصیر با ما نیست زیرا بیش از استعداد خود نمیتوانستیم چیزی درک کرده باشیم و بیش از ظرفیت خود گنجایش داشته باشیم . آیه کریمه (لایكلف الله نفساً الا وسعها) ناظر باین معنی است (سوره ۲ آیه ۲۶۸)

پس میزان بحث باید عقل باشد مگر اینکه انسان از زبان معصوم شنیده باشد البته در اینصورت قول معصوم مقدم بر قول عقل است ولی آنها از این لحاظ که این قول ناشی از عقل کامل است و از خطا و لغزش مصون است . چنانکه ملاحظه میکنید ترجیح قول معصوم بر موازین عقل شخصی از این راه است که در معصوم عقل کامل را فرض میکنیم یعنی باز ترجیح با قوه عقل است . شیخ حسن قمی گفت من کاملاً اذعان کردم و متقاعد شدم که باید پایه بحث و تفحص ما موازین عقلی باشد نه نقلی و بنابراین خواهش میکنم که در موضوع مورد بحث مذاکره را ادامه دهید و البته آقای نجف آبادی قول میدهند که دیگر نه خبر نه حدیث و نه شعر عربی و نه فارسی بسرای صحت نظریات خود ایراد نکنند .